

كلمه حق

متن سخنرانی

حجت الاسلام آقای شیخ قاسم کاکایی

در مراسم هفتمین سالگرد رحلت

حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت (قدس سره)

که در شب جمعه دوم رجب ۱۴۱۷ برابر با ۷۵/۸/۲۴

در حوزه علمیه شهید محمد حسین نجابت (رحمت الله) ایراد

گردیده.

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين انه خير ناصر و معين

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين

ثم الصلوة و السلام على اشرف المخلوقين و خاتم النبيين

ابى القاسم محمد و آله الطيبين الطاهرين

قال الله تعالى فى كتابه المبين :

« و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسيح بحمدك و نقدر لك قال انى اعلم ما لا تعلمون »^۱.

خداوند انشاءالله دلهای ما را به نور قرآن منور گرداند، در اولین شب جمعه ماه مبارک رجب و در شب شهادت مولی امام هادی (علیه السلام) نثار ارواح همه اولیاء ، شهدا ، امام عزیز و برای شادی روح برادر تازه درگذشته ایشان ، آیت الله پسندیده صلواتی مرحمت بفرمایید.

مجلس به مناسبت هفتمین سالگرد رحلت عالم ربانى، فقیه عالیقدر ، حضرت آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت - قدس الله سره الشریف - منعقد است؛ در چنین مجلسی و در حضور اساتید و اهل علم، درباره چنین بزرگواری سخن گفتن و حق ایشان را ادا کردن برای چون من حقیر جدا مشکل است . به هر حال از همه حضار عذر می خواهم

۱- البقره ۳۰/۲

؛امید آنکه اگر قصوری و یا تقصیری در عرایض می بینند به دیده عفو و اغماض بنگرند انشاءالله تعالی.

و تنها مسئلتم از خداوند این است که :

«رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی»^۱

آیه ای که در مطلع بحث تلاوت شد در سوره البقره و راجع به انسان کامل است:

«و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه»

خداوند در خلقت آدم (ع) که مظهر انسان کامل است ، خطاب به ملائکه می فرماید که من تصمیم دارم در زمین برای خودم خلیفه قرار دهم. خلیفه اگر جای مستخلف می نشیند و اگر از او نیابت می کند، باید همان صفاتی را دارا باشد که او داراست . یعنی خلیفه خدا می بایست جامع صفات جمال و جلال الهی باشد تا بتواند عنوان خلیفه الله را پیدا کند. ملائکه به عنوان اعتراض ، این سخن را عنوان می کنند که این انسان زمینی که شما می آفرینید، با توجه به زمینی بودنش، با توجه به خاکی بودنش، و با توجه به قوای غضب و شهوت و مادیاتی که دارد ، در زمین فساد و خونریزی می کند. لازمه حفظ نظام مادی انسان ، دفاع از حق است و جنگ و ستیز ؛ اما ما که ملائکه هستیم از همه این امور تجرد داریم.

«نسبح بحمدک و نقدس لک»

ملایکه پنداشتند که خدا فقط کسانی را می خواهد ، که تسبیح او کنند و یا تقدیسش نمایند. اما خدا در جواب آنها می فرماید که چنین نیست. خلیفه من کسی نیست که تنها تقدیس من می کند و یا تسبیح من می نماید، بلکه خلیفه من کسی است که صفات من در او متجلی است.

«قال انی اعلم ما لا تعلمون»

«من می دانم آن چیزی را که شما نمی دانید».

و آن چیست؟

«و علم آدم الاسماء كلها»^۱

خدا اسماء الهی را که ذات الهی است توأم با صفات ، به آدم آموخت و او دارای این اسماء شد.

و این آدم نه فقط آدم اول است، نه فقط آدمی است که ابوالبشر است، بلکه هر انسان کاملی را شامل می شود. چنانکه در آیات دیگر می فرماید که :

«ما داوود را خلیفه قرار دادیم و یا شما انسانها را خلیفه قرار دادیم».

« يجعلکم خلفاء الارض»^۲

پس منحصر به آدم «علیه السلام» نیست .

« و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم علی الملائکه »

^۱ البقره ۳۱/۲

^۲ النمل ۶۲/۲۷

سپس این اسماء را که بالاتر از افق دید ملائکه است ، بر ملائکه

عرضه فرمودند :

« فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین»^۱

«پس فرمود : خبر بدهید مرا از اسماء اگر در آن گفتار پیشینتان

صادق هستید» .

«قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم»^۲

« گفتند : ما غیر از آن چیزی که به ما آموختی چیز دیگری نمی دانیم ؛

تو علیم و حکیم هستی » .

« قال یا آدم انبئهم باسمائهم»^۳

هنگامی که آدم ملائکه را به اسماء آگاهانید ،

« قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض»^۴

« خداوند فرمود: آیا من نگفتم که من غیب سماوات وارض را می

دانم»

^۱ البقره ۳۱/۲

^۲ البقره ۳۲/۲

^۳ البقره ۳۳/۲

^۴ البقره ۳۳/۲

این همان چیزی است که خداوند به آدم تعلیم کرد . یعنی هر چند که جعل آدم در زمین است اما خلافتش در کل زمین و آسمان و درافقی و رای فهم ملائکه است و از همین روی ، مسجود ملائکه است . آدم و انسان می تواند آنقدر بالا برود و صفات الهی آنقدر در وجودش تجلی نماید که بر کل سماوات و ارض ، ولایت تکوینیه پیدا کند. این اسماء در نظام معرفتی جایگاه مهمی دارند. در جای دیگر خداوند می فرماید :

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۱

« خدا نیکوترین اسماء را داراست او را به آن اسماء بخوانید »

البته همه واقفید که منظور از اسماء این الفاظ و کلمات نیست ؛ اینها اسم الاسم هستند . شاهد همین مناجات معروف رجبیه است که رجوع به شرح استاد بر این مناجات در این ماه مبارک بسیار نافع و بجا خواهد بود^۲ آنجا که می فرماید :

^۱ الأعراف ۱۸۰/۷

^۲ اشاره است به کتاب شرح دعای رجبیه ، اثر آیت ا... نجابت(قدس سره) از انتشارات حوزه علمیه شهید محمد خسین نجابت(قدس سره)

« باسمک الاعظم الاعظم الاجل الاکرم الذی وضعته علی النهار

فاضاء و علی اللیل فاضلم »

« خدایا ما تورا به اسم اعظم می خوانیم . آن اسمی که این تاثیر

رادارد که با آن اسم برروز تجلی کردی وروز روشن شد وبا آن

اسم بر شب تجلی کردی و شب تاریک شد . » .

خوب آن اسمی که چنین تاثیری دارد ، آن اسمی که موثر است ، لفظ

نیست . پس آن اسماء چیستند و یا کیستند . روایت قطعی از معصوم

علیه السلام در تفسیر :

« والله الاسماء الحسنی »

رسیده است که فرمودند :

«نحن الاسماء الحسنی»

« ما اهل بیت ، اسمای حسناى خدا هستیم »

لذا اگر کسی می خواهد به سرّ ربوبی راه پیدا کند باید متمسک بشود به ولایت اهل بیت علیهم السلام و مرحوم آیت الله نجابت قدس سرّه مظهر تام و اتم ارادت ، عشق و تمسک به اهل بیت «علیهم السلام» بودند و شاهد آن، شرح عمیقی است که ایشان بر دعای رجبیه دارند. این دعا درباره ولایت تکوینیه آقایان فقرات عظیمی دارد ؛ در اول آن آمده است :

« اللهم انی اسئلك بمعانی جمیع ما یدعوك به و لاه امرک المأمونون

علی سرّک المستبشرون بامرک الواصفون لقدرتک المعلنون لعظمتک »^۱

« خدایا ما تورا می خوانیم ؛ از تو در خواست می کنیم به آن معانی

که ولات امر تو به آن معانی تورا خواندند. ولات امر چه کسانی

هستند ؟

^۱ مفاتیح الجنان، عمل ماه رجب

آنهایی که امین سر تواند».

« المامونون علی سرک »

سر خدارا می دانند. ائمه اطهار «علیهم السلام» امین بر سرّ خدایند ؛ به

تعبیر مرحوم آیت الله نجابت «قدس سره» :

« سرّ خدای عزیز ، عزیز است . آسان در دسترس کسی قرار نمی

گیرد » .

وائمه اطهار «علیهم السلام» امین سرّ می شوند .

در شرح این فقره از دعا ، حضرت استاد می فرمایند که :

« این ولات عبارتند از چهارده معصوم علیهم السلام بعضی از انبیاء و

بعضی از اولیاء یعنی ممکن است این مقام ولایت به برکت ائمه

اطهار علیهم السلام نصیب انسان هایی بشود که در خط ولایت سیر

می کنند و سپس خود در این مسیر مرشد و راهبر خلق می شوند»

قرآن می فرماید :

« وجعلنا بينهم و بين القرى التى باركنا فيها قرىً ظاهرة و قدرنا فيها

السير فسيروا فيها ليلالى و اياماً آمنين »^۱

« بين مومنين از يك طرف ، و قرایى كه مبارك گردانيديم از سوى

ديگر ، قرایى ظاهرى قرار داديم و سير در آن را لازم گردانيديم ، پس

روز و شب در آن قرا سير كنيد در حالى كه ايمن هستيد » .

از امام باقر عليه السلام روايت است كه آن قرایى مبارك كه ما اهل بيتيم و

اين قرایى ظاهره علمای ربانى هستند ؛ علمایى كه جانشين ائمه

اطهارند. به حكم سنخيت بين خليفه و مستخلف عنه ، اگر انسان كامل

جانشين خداست ، پس مستجمع صفات الهى است و كسى كه در امر

هدايت و ارشاد خلق ، جانشين ائمه اطهار عليهم السلام است ، مى بايستى

مستجمع صفات ائمه عليهم السلام باشد ؛ و صفات ايشان در

وجودش متبلور باشد . اين انسان ها به تعبير روايات ، كبريت احمرند

كه بايد بگريد و پيدا كنيد و حضرت استاد ، حضرت آيت الله نجابت

قدس سره يكي از اين اولياء الله بودند و اين نعمتى بود كه خدا منت

^۱ سيا ۱۸/۳۴

گذاشت بر سر این شهر و این نعمت را در دل این شهر و این استان
قرارداد .

همانطور که خود ایشان درباره حافظ رحمه الله فرمودند:

« انسان می تواند به برکت تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام و

تبعیت حضرت ختمی مرتبت ، به حب برسد» .

« قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله »^۱

« اگر خدا را دوست می دارید ، از من - از صاحب شریعت ، از

حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم - تبعیت کنید

تا محبوب خدا شوید» .

تفسیر این آیه را در این حدیث قدسی می توان یافت که اگر کسی از

پیامبر تبعیت کند ، نتیجه اش محبوب خدا شدن است :

« لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه »

« دائم بنده من در اثر عبادت و نوافل به من نزدیک می شود تا اینکه

به مرحله ای می رسد که من او را دوست می دارم » .

^۱ آل عمران ۳۱/۳

فرق است بین اینکه انسان خدا را دوست بدارد و یا اینکه خدا به محبت
خاصه انسان را دوست بدارد؛ به محبت عامه همه را دوست دارد اما
در اینجا بحث از محبت خاصه است .

« لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل »

« دائم بنده من به سمت من رشد می کند؛ قرب نوافل برایش حاصل
می شود تا اینکه من دوستش می دارم » .

« فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع به »

« و هرگاه دوستش داشتم، من گوش او می شوم که با آن گوش می
شنود» .

« و بصره الذى يبصر به »

« من چشمش می شوم که با آن چشم می بیند »

« ولسانه الذى ينطق به »

« من زبانش که با آن زبان سخن می گوید » .

« ویده التى يبطش بها »

« من دستش می شوم که با آن دست عمل می کند» .

« و رجله الذى يمشى به»

« من پایش می شوم که با آن پا راه می رود » .

انسانی که در اثر عبادت ، دست از خود کشید ، انسانی که فانی شد ،
انسانی که تعلقات را زمین گذاشت ، دیگر چشمش چشم خدایی ،
گوشش گوش خدایی و دستش دست خدایی است . وقتی که این ولی
خدا حرف می زند در واقع او نیست که سخن می گوید ؛ خداست که
از لسان او سخن می راند .

مطلق آن آواز خود از شه بود

گرچه از حلقوم عبد الله بود

گفت او را من زبان و چشم تو

من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی یسمع و بی یبصر تویی

سرتویی چه جای صاحب سرتویی

چون شدی من کان لله از وله

حق تورا باشد که کان الله له

هر که راه افتاد و دست از خود کشید ، یعنی « من کان لله » ، کسی که
همه چیزش را برای خدا گذاشت ، « کان الله له » خدا هم همه چیز به

او می دهد ، و مرحوم آیت الله نجابت قدس سره که در راه خدا عمری را مردانه سپری کردند مصداق بارز این ولایت و مصداق بارز قرب نوافل بودند .

عرفا و اهل الله گفته اند که اگر کسی می خواهد به مقام ولایت و ارشاد خلق برسد چهار سفر در پیش روی دارد ؛ همان اسفاراربعه ای که معروف است . ابتدا در ضمن جهاد با نفس ، فرد از خودش دست می کشد و به سمت خدا رفته و به خدا می رسد ؛ « سفر من الخلق الی الحق » از خلق ، از هرچه خلقی است و از هرچه غیر خداست دست می کشد و به سمت خدا می رود ؛ وقتی که رسید سفر دوم آغاز می شود « سفر فی الحق بالحق » با خود خدا در حق سیر می کند متصف به اسماء و صفات الهی می شود . سفر بعدی این است که رجوع می کند به خلق . عارف کامل آن نیست که از عالم خلق بریده باشد ، در غیر این صورت سیرش ناقص است ؛ عارف کامل آن است که دو مرتبه بسوی خلق می آید و با حق می آید ؛ لذا سفر سومش یعنی « سفر من الحق الی الخلق با الحق » از خدا به

خلق و از محو به صحو است . و سفر چهارم « سفر من الخلق الی الخلق با حق » سفری است از خلق به خلق ، در میان مردم است اما با کیست ؟ با حق است

من در میان جمع و دلم جای دیگر است .

سیر در خلق است با حق . در میان مردم است ؛ با مردم سخن می گوید ؛ مسائل و مشکلات مردم را حل می کند ؛ به ارشاد و دستگیری خلق می پردازد ؛ اما با حق است . چون مصداق قرب نوافل بود ، چون گفته اش گفته خدا بود ، بینش بینش خدا بود و فعلش فعل خدایی ، پس با حق است .

این اسفار اربعه ای است که اهل الله طی می کنند . اما در این سیر و در این سلوک و ضعیفیت سلاک فرق می کند . بعضی سالک مجذوب هستند ؛ یعنی ابتدا راه می افتند ، رنج سفر را بر خود می خرنند و بعد جذبۀ ای نصیبشان میشود ، و برخی مجذوب سالک هستند ، یعنی ابتداء جذبۀ ای برایشان رخ می دهد و آن جذبۀ حق آنان را می کشاند . آنچه ما از بزرگترها شنیدیم و قرائن و شواهد نیز گویای آن است ،

حضرت آیت الله نجابت قدس سره مصداق دومی بودند ؛ یعنی ضمن اینکه سیر و سلوک و ریاضات عظیم و طاقت فرسایی داشتند ، اما مجذوب بودند و سالک . در جذبه به مرحله ای رسیده بودند که مرحوم آیت الله انصاری قدس سره فرموده بودند که :

« جذبه را باید از حاج شیخ حسنعلی بیاموزید »

ایشان هم محب خدا بودند و هم محبوب خدا ؛ و عنایت الهی از اوایل طفولیت متوجه ایشان بود . می فرمودند :

« در سنین کودکی (شاید یازده سالگی) در حرم حضرت سید میر محمد بن موسی علیه السلام (یعنی همین جایی که مقبره ی آن بزرگوار قرار دارد) ، نوری سبز را دیدم که از مرقد مبارک حضرت سید میر محمد علیه السلام بلند شد و به قلبم خورد و قلبم را نواخت .»

کسی که در آن سن ، اینچنین مورد عنایت قرار گیرد معلوم است که مساله او به این سادگی نخواهد بود .

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از طلایه سحر است

مورد عنایت خدا بودن ایشان از حکایتی معلوم می شود که همه ی خویشاوندان ایشان در نقل آن متفقند و خود ایشان نیز یک بار از مادرشان نقل فرمودند . قضیه از این قرار بوده است که :

« قبل از تولد ایشان ، پدر و مادرشان همراه با برادر بزرگشان بنام اصغر که در آن هنگام طفل خردسالی بوده است ، عازم زیارت عتبات عالیات بودند ، پس از گذشتن از مرز و رسیدن به خاک عراق ، قرار بوده است که بقیه سفر رابا قطار بپیمایند . در آن سوی مرز ، ماموران عراقی مشغول کنترل تعرفه ها و سوار کردن بوده اند . پدر مرحوم آیت الله نجابت قدس سره سوار شده بودند اما نمی دانم که به چه علت مادر ایشان و فرزند خردسالش اصغر ، دیر به قطار می رسند و قبل از سوار شدن آن ها، قطار حرکت می کند . نه پدر موفق به پیاده شدن می شود و نه مادر توفیق سوار شدن می یابد ؛ خوب ، زن جوان تنهایی که راه به هیچ جا ندارد ، در میان عده ای اهل تسنن که اکثرا دشمن شیعه و اهل بیت بودند، قرار می گیرد . این خانم گفتند که : سخت نگران و مضطرب شدم و حالت اضطرابی بمن دست

داد و به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شدم ؛ ناگهان صدایی شنیدم که به فارسی گفت : مادر اصغر ،مادر اصغر ، من که سخت متعجب شده بودم به طرف صدا برگشتم ؛ آقای را دیدم که بر چهار پای سوار است . سوال کرد که : چه شده ؟ گفتم : شوهرم رفته . من با این بچه تنها مانده ام . ایشان گفتند : دست اصغر را به من بده و خودت دست دیگر او را بگیر و با من بیا . مدت کمی که راه رفتیم به شهری رسیدیم و ایشان اشاره کردند و من ناگهان شوهرم را یافتم «

البته نه حضرت آقا و نه مادر ایشان هیچ تفسیری برای این مشاهده و مکاشفه نکردند ؛ فقط همین قدر نشان می دهد که این خانواده ای که قرار است از ایشان آیت الله نجابتی پا بگیرند مورد عنایتند .

خوب حالا چنین کسی که عنایت الهی با او هست ، با استعدادی فوق العاده زیاد و هوشی سرشار ، برخاسته از خانواده ای که عاشق آقا ابا عبد الله امام حسین علیه السلام هستند ، وارد عالم طلبگی شدند . تحصیلات ابتدایی شان را در همین مدرسه خان شروع کردند که در

آن موقع ریاست این مدرسه را مرحوم آیت الله العظمی سید عبد الله شیرازی رحمه الله به عهده داشتند ؛ سپس برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرف شدند و با این سفر ، عملا سیر من الخلق الی الحق ایشان شروع شد . یک طلبه جوان افتاده در درس خواندن و کسب معرفت . ایشان می فرمودند :

« گاهی می شد که شبها تا صبح نخوابیده درس می خواندم ؛ شاید نشده باشد روزی که درس را تعطیل کرده باشم » .

می فرمودند :

« یک روز رفته بودم سلمانی که موهایم را کوتاه کنم . سلمانی مقداری از موهایم را کوتاه کرده بود که متوجه شدم وقت گذشته و درس حکمت آیت الله شیخ علی محمد بروجردی رحمه الله شروع شده است ؛ با عجله عمامه ام را سرم گذاشتم و به سلمانی گفتم :
بعدا برمی گردم و بقیه ی موهایم را کوتاه می کنم . و با این وضعیت سردرس حاضرشدم »

یعنی ایشان آنقدر به مسئله درس اهمیت می دادند و احترام درس
و استاد را و اب می دانستند که در چنین وضعیتی برای درس حاضر
می شوند . و این خود درسی است برای همه ی طلبه ها .

استعداد وافر ایشان با همتی بلند نیز توأم می شود . در طلبگی واقعا
همت بلندی داشتند . ایشان طلبگی را همین تفسیر متعارفی که ما می
کنیم نمی کردند ، از ابتدا هدفشان را بسیار بلند قرار داده بودند ؛
اولین روزی که بنده خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم که آقا اگر
اجازه بفرمایید می خواهم طلبه بشوم ، ایشان فرمودند :

« طلبگی اولش رنج است و آخرش قتل است ؛ اگر مرد راهی بیا . »

البته ما که خود را لایق نمی دانیم ؛ ولی منظور تفسیری بود که ایشان
از طلبگی داشتند . سخن فقط از ضرب ضربا ضربوا نیست . اگر
کسی طالب خدا و آن سر ربوبی است ، باید از همه چیز دست بکشد .
از خودش دست بکشد ، ترک سرو جان کند . ، تا آن سر ربوبی
نصیبش شود . چنین همتی و چنین استعدادی در نجف اشرف قرار
می گیرد ؛ نجف اشرف کجاست ؟ آن زمانی که مرحوم آیت الله

نجابت قدس سره در آنجا حضور پیدا کردند ، نجف اشرف یک حوزه پر رونق بوده است از هر جهت . هر چند زمان مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند خراسانی رحمهما الله گذشته ، ولی شاگردان آنها حاضرند ؛ مرحوم نائینی و مرحوم اقا ضیاء عراقی در اصول ، مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله خویی و مرحوم آیت الله آقا میرزا عبد الهادی شیرازی در فقه ه ، مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی ، مرحوم شیخ محمد رضا مظفر ، مرحوم شیخ علی محمد بروجردی و مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی رحمهم الله در در حکمت و عرفان و اخلاق ، همه ی این بزرگان حاضرند . همه ی اینان در نجف جمعند .

چنین استعدادی و چنین همتی چون آیت الله نجابت قدس سره می آید و در چنین جایی واقع می شود . لذا در مدت کمی ، ایشان همه مراحل را طی می کنند و به اجتهاد می رسند . ایشان از مرحوم آقا میرزا عبد الهادی شیرازی ، مرحوم سید ابو الحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله خویی رحمهم الله و بسیاری دیگر اجازه اجتهاد داشتند

. مرحوم آیت الله نجابت قدس سره در درس مرحوم آیت الله خوئی

رحمه الله آنقدر رشد داشته و بارز بودند که می فرمودند :

« آیت الله خوئی رحمه الله به من چنان علاقه ای داشتند که عباهایی

که برایشان از سوریه هدیه می آوردند به من هدیه می کردند .

وقتی که من همسر اختیار کردم شرایط طوری بود که به آن

صورت مجلسی نداشتم . آقای خوئی در جلسه ای از من گله کردند

که ازدواج می کنی و ما را دعوت نمی نمایی !؟ من شرایطی را فراهم

کردم و با پول آن موقع طلبگی ، مجلس کوچکی را انداختم و آیت

الله خوئی و تعداد دیگری را دعوت کردم . »

به هر حال از چنین استعدادی در برخورد با چنان اساتیدی ، اعجوبه

ای ساخته شده بود که در تمام دروس از ادبیات گرفته تا فقه و

اصول و حکمت و تفسیر ، سر آمد اقران بودند و در تمام مباحثات

هیچکس حریف ایشان نبود ؛ حتی از نظر ادبیات ، که ابتدایی ترین در

سهاست ، ایشان به متعارف اکتفا نکرده بودند ، بلکه در این زمینه

آنچنان قوی بودند که به عربی به زیبایی شعر می سرودند . اشعار

زیبایی که در مدح ائمه علیهم السلام و در مدینه با توسل به امام حسن علیه السلام سروده بودند^۱ خود شاهد این مدعاست. به هر حال این شرایط از ایشان کوهی از علم ساخته بود.

اما همه اینها مقدمه بود برای سیر من الخلق الی الحق ایشان. آن بزرگوار که طالب اینها نبودند، ایشان می فرمودند:

« طلبه یعنی طالب خدا »

با وجود آنکه همه چیز در جهت شخصیت علمی شدن برای ایشان فراهم بود، و همه مراجع طوری بودند که ایشان به بیت هرکدام از آنان اگر می خواست وارد شود، وضعیت اجتماعی، دنیوی و اقتصادی ایشان به کلی تغییر می کرد، اما چون خدا به ایشان عنایت داشت، راه باز شد تا با ولی بزرگ خدا، استاد کل، حضرت ایت الله حاج سید علی قاضی طباطبایی تبریزی قدس سره، برخورد کند. می خواهید بدانید آیت الله قاضی کیست؟ ایشان کسی است که الان هرکس در ایران ادعای عرفان دارد افتخار می کند که شاگرد آیت الله

^۱ این قصده طولانی بیش از ۱۵۰ بیت دارد.

قاضی و یا شاگرد شاگردان ایشان بوده است . مثلاً مرحوم آیت الله سید محمد حسین طهرانی رحمه الله که کتابهایش از جمله روح مجرد مورد استقبال است ، افتخار می کند که با آقای سید هاشم حداد رحمه الله برخورد داشته که مرحوم حداد شاگرد مرحوم آیت الله قاضی قدس سره بوده است . آقایان جوادی آملی و حسن زاده آملی افتخارشان این است که شاگرد علامه طباطبایی و برادر ایشان آقای سید حسن رحمه الله بوده اند که این دو بزرگوار شاگرد مرحوم آیت الله قاضی قدس سره بوده اند . به هر حال ، شاید از میان شاگردان مرحوم آیت الله قاضی قدس سره به جز حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی بهجت ، از مراجع فعلی ، کس دیگری در قید حیات نباشد .

مرحوم آیت الله قاضی قدس سره سه دوره شاگرد داشتند که در سه مقطع زمانی تحت تربیت ایشان بودند . دوره اول کسانی بودند امثال مرحوم آیت الله محمد تقی آملی قدس سره صاحب کتاب درالفوائد . دوره دوم ، همین آقای بهجت و امثال مرحوم علامه طباطبایی قدس

سره بودند که این دو بزرگوار در در زمان حیات آیت الله قاضی رحمه الله به ایران کوچ کردند . ولی دوره سوم ، شاگردانی بودند که مربوط به دوران آخر عمر آیت الله قاضی رحمه الله بوده و تا پایان عمر آیت الله قاضی خدمت ایشان ماندند. یکی از آنها حضرت آیت الله نجابت بودند، و دیگری مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی که در هر سه دوره حاضر بوده است. ایشان وصی آیت الله قاضی بوده و فرموده بودند که :

« آنچه را که در این ۳ دوره مدتها طول کشید تا ما از آیت الله

قاضی بگیریم ، حاج شیخ حسنعلی نجابت ششماهه قاپید »

بر خورد با آیت الله قاضی قدس سره وضعیت مرحوم آیت الله نجابت قدس سره را عوض کرد . دیگر این حکیم مجتهد به چیزی غیر از آن سری که آیت الله قاضی رحمه الله به ایشان نشان داده بود نمی اندیشید . همه چیز را زمین گذاشت و تنها سر را طلب کرد و در محضر عرفانی آیت الله قاضی قدس سره عهدی بست که تا پایان عمر پر برکتش بر آن عهد باقی بود . نه تنها علوم اعتباری ، بلکه

علوم حقیقی چون فلسفه و حتی عرفان نظری ، ایشان را اقناع نمی کرد . حتی علوم غریبه رانیز در مقایسه با آن مطلوب حقیقی ، واقعی نمی نهاد . حتی علم جفر را نیز که بعضی ها برایش سرو دست می شکنند و عالم به جفر بودن را جزو افتخارات خودشان می دانند ، ایشان با وجود آنکه شرایط کسب آن کاملاً برایشان فراهم آمده بود ، رهن دانسته و قبول نکرد ، آری علم جفر را که اعظم علوم غریبه است و اگر کسی آن را بداند بسیاری از مسائل را پیشگویی و یا پیش بینی می کند ، غیب می داند و سر می خواند ، آیت الله نجابت رحمه الله قبول نمی کنند ، چرا که غیر از خدا شناسی و معرفت ربوبی ، به چیز دیگری نمی اندیشد .

به هر حال ، اگر طالب و قابل اینچنین با استادی آنچنان برخورد کند ، معلوم است که خیلی زود اهل حرم می شود . مرحوم آیت الله قاضی رحمه الله فرموده بودند :

« ایشان اهل حرم است »

یعنی چه ؟ یعنی امین سر شده اند ؛ یعنی واصل شده اند . ظاهراً دیگر تمام است و عرفان ایشان کامل است . اما عنایت بزرگ دیگری که خدا در حق ایشان کرد این بود که بلافاصله بعد از رحلت مرحوم آیت الله قاضی رحمه الله ایشان خدمت یک ولی مطلق و بزرگ الهی دیگر یعنی مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی قدس سره رسیدند؛ این عاشق شیفته ، آتش عشق الهی را در وجود مرحوم آیت الله نجابت قدس سره شعله ورتز کرد . آیت الله انصاری قدس سره که بودند ؟ باز خیلی های دیگر افتخار می کنند به شاگردی ایشان و یا شاگردی شاگردان ایشان . همان مرحوم آیت الله سید محمد حسین طهرانی رحمه الله باز جزء افتخاراتش این است که مدتی خدمت مرحوم آیت الله انصاری قدس سره می رسیده است . مرحوم جناب آقا حاج رحیم ارباب رحمه الله جناب آقای حاج اسماعیل دولابی - سلمه الله - و بسیاری دیگر از شاگردان آیت الله انصاری قدس سره بودند . حکایتی بنده نقل می کنم که جناب آیت الله آقای حاج سید علی اصغر دستغیب برای خود بنده نقل فرمودند .

ابتدا باید بگویم که قبل از انقلاب ایشان و اخوی معزز و معظمشان جناب آیت الله سید علی محمد دستغیب ، به علت مخالفت با رژیم ستم شاهی تبعید بودند. آیت الله سید علی اصغر تبعید شده بودند به سراوان در استان سیستان و بلوچستان و آیت الله سید علی محمد به سقز در استان کردستان . یعنی رژیم شاه ضمن تبعید آن دو برادر ، حداکثر فاصله را بین این دوسید بزرگوار در نظر گرفته بود. به هر حال گاهی توفیقی پیدا می شد و ما خدمت هر دو بزرگوار می رسیدیم . در یکی از دفعات که رفتیم سراوان ، فهمیدیم که مقام معظم رهبری ، حضرت آیت الله خامنه ای - مد ظله العالی - در « ایرانشهر » تبعید هستند . با توصیه و راهنمایی جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی اصغر دستغیب و برای ملاقات حضرت آیت الله خامنه ای به « ایرانشهر » رفتیم و اول بار توفیق زیارت ایشان نصیب ما شد . غرض آنکه به مناسبت نزدیکی « ایرانشهر » به سراوان ، آمد و شد و رفاقتی بین آقای حاج سید علی اصغر دستغیب و مقام معظم رهبری پیدا شده بود که این رفاقت بعد

از انقلاب هم تداوم یافت. هم اکنون نیز مقام معظم رهبری به ایشان عنایت دارند. خود آقای سید علی اصغر نقل می کردند که: « آن موقعی که مقام معظم رهبری، ریاست جمهوری را عهده دار بودند، یک روز من در تهران، در دفتر کارشان خدمت ایشان رسیدم. به علت انس و رفاقتی که وجود داشت، شخص دیگری را راه نداده بودند در ضمن صحبت، ایشان عکسی را از کشویی در آوردند و به من نشان داده فرمودند: تو صاحب این عکس را می شناسی؟ عکس مربوط به آیت الله انصاری بود گفتم: اری. با تعجب سوال کردند: از کجا: عرض کردم: از طریق شهید دستغیب و مرحوم آیت الله نجابت. آیت الله انصاری استاد این دو بزرگوار بوده اند. سپس بحث به آیت الله انصاری کشیده شد و مقام معظم رهبری در عظمت آیت الله انصاری قدس سره و مقام عرفانی ایشان، جملات بلندی نقل فرمودند»^۱.

^۱ در سفر اخیر مقام معظم رهبری - حفظ الله - به شهر قم و در حین زیارت از گلزار شهدا و بارگاه ملکوتی حضرت علی بن جعفر (علیهما السلام) به نقل از خادمین آن حرم مطهر ایشان بعد از گرفتن نشانی، به زیارت مرقف منور حضرت آیت ا... العظمی حاج جواد آقای انصاری (قدس سره) شرف یاب شدند.

آیت الله انصاری (قدس سره) کسی است که یک شاگرد قدیمی ایشان ، که نه مجتهد است و نه فقیه ، اما به دلیل درک محضر عرفانی ایشان ، مسائلی از معنویت را دریافته ، یعنی جناب آقای حاج سید اسماعیل دولابی - سلمه الله - در تهران محل رجوع خیلی هاست. جناحهای مختلف و شخصیت های متفاوت ، خدمت ایشان رسیده کسب فیض می نمایند و حتی حسب گفته بعضی از محترمین ، مقام معظم رهبری نیز به ایشان عنایت دارند . خوب ، حالا یک شاگرد آیت الله انصاری در تهران ، اینطور معزز و مکرم است . لذا روشن است که حق آن فقیه بزرگ و عارف عالی مقام ، کسی که محضر دو ولی خدا را درک کرده و خود آن مقام و عظمت را دارد و فقیه است و مجتهد جامع الشرایط است ، یعنی حضرت آیت الله العظمی نجابت قدس سره بسیار بیشتر است . مسئله عناد با ولی خدا مساله ساده ای نیست . ما نمی گوئیم بیایند موید باشند و یا چنین وچنان باشد . لا اقل آنطور باشند که امام به مرحوم حاج سید احمد آقا فرمود که :

« فرزندم اگر مسائل اولیای خدا را نمی فهمی ، منکر هم نباش »

خوب چرا با انکار بر خورد بشود؟ چرا جو طوری بشود که مسائل در چشم مردم به شکل دیگری در هم پیچیده شود و موجب دوری دلها گردد.

در هر حال، مرحوم آیت الله نجابت قدس سره آن مجذوب عاشق و آن فقیه وارسته، در آن شرایط و با آن اساتید، سفر اول و دوم را طی کرده، سیر من الخلق الی الحق و سیر فی الحق بالحق را به اتمام رسانید و به همه کمالات ممکنه نایل آمد. در طول زندگی پر بارشان به دو سفر دیگر یعنی سیر من الحق الی الخلق بالحق و سیر فی الخلق می پردازند و باز هم این سیراز حق به خلق، مصادف می شود با رجوع و بازگشت ایشان به شیراز. نعمت الهی برای این شهر این است که دو نفر از دست پروردگان مرحوم آیت الله قاضی و مرحوم آیت الله انصاری، یعنی حضرت آیت الله نجابت و شهید محراب آیت الله دستغیب به شیراز می آیند و این نعمت عظمای الهی نصیب اهل فارس می شود.

حالا من میخوامم به مصداق:

« و اما بنعمه ربک فحدث^۱ »

که نعمت پروردگارت را حکایت کن ، گوشه ای از نعمت این دو بزرگوار را در این شهر باز گو کنیم :

اول اینکه هر چند این دو بزرگوار در فقه ، شاگرد آیت الله خویی بودند و از نجف به عنوان مبلغ آقای خویی به ایران آمدند ، با وجود آنکه نه حضرت امام خمینی قدس سره را دیده بودند ، یعنی برخورد مستقیم نداشتند ، نه همدرس امام بودند ، نه شاگرد امام بودند ، نه شهریه ای از امام دریافت می کردند ، نه مشرب عرفانی و مکتب عرفانی آنان یکی بود ، چرا که اینها شاگرد مرحوم آیت الله قاضی بودند و امام قدس سره شاگرد مرحوم آیت الله شاه آبادی، و نه حتی حوزه درسی نجف که این دو بزرگوار در آنجا درس خوانده بودند با حوزه درسی قم که امام در آنجا پرورش یافته بود شباهتی داشت ، اما علی رغم همه اینها ، وقتی بعد از آیت الله بروجردی، امام خمینی

^۱الضحی ۱۱/۹۳

مسئولیت را بدوش گرفتند ، این دو بزرگوار ، مبلغ امام خمینی شدند.^۱ همه این بیگانگی ها که گفتم ظاهری است چرا که :

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

در تمام سال های ۴۰ و ۴۱ ، قبل و بعد از آن ، امام حرکت کردند و این دو بزرگوار در شیراز ، پرچم مبارزه را در خط امام به دست گرفت .

مسجد جامع سنگر مبارزه شد . جلساتی که مرحوم شهید دستغیب با مرحوم آیت الله نجابت داشتند و تصمیم گیری هایی که در جریان مبارزه در این جلسات به عمل می آمد ، خط مبارزه رادر شیراز هدایت می کرد . اسناد ساواک گویای این قضیه است که چگونه آیت الله دستغیب در جهت مبارزه ، با بیت آیت الله نجابت ارتباط داشت .

^۱ با وجود آنکه استاد ایشان در فقه، مرحوم آیت ا... العظمی خویی (قدس سره) بوده و آقای خویی به ایشان علاقه وافری داشت، اما هنگامی که امام (قدس سره) حرکت را آغاز کردند، مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) نه تنها خود با تمام وجود به تبلیغ امام (قدس سره) پرداختند بلکه همه دوستان قدیم خود را به تبلیغ حضرت امام ترغیب می کردند. بعدها که مسأله مبارزه حادث شد و به نظر می رسید که از طرف آقای خویی (قدس سره) در این امر سکوتی صورت گرفته باشد، و بخصوص در جریان جنگ تحمیلی که سکوت آیت الله خویی (قدس سره) ممکن بود چنگ و جبهه را زیر سؤال ببرد، مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) با هر کس که تبلیغ آقای خویی می کرد به محاجه می پرداخت.

بسیاری از برخوردهای ایشان با علماء و روحانیون ، در سطح ایران و در شیراز، به موضعگیری آنان نسبت به امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - باز می گشت.

در یکی از مراسم سالگرد ، در سال های گذشته و در همینجا ، حضرت استاد جناب آیت الله حاج سید علی اصغر دستغیب راجع به جریانات ۱۵ خرداد در شیراز و نقش آیت الله نجابت قدس سره در آن جریانات ، به تفصیل سخن گفتند^۱ که دیگر تکرار نمی کنیم .

قبل از ۱۵ خرداد ، شهید دستغیب و آیت الله نجابت (سرها قدس) به عشایری که در فارس علیه رژیم شاه حرکت کرده بودند . به حبیب الله شهبازی که تفنگ دست گرفته و مقابل رؤیم شاه ایستاده بود ، به هر وسیله ممکن کمک می کردند . حتی اگر ممکن بود برای ایشان سلاح تهیه کرده از هیچ کمک مادی و معنوی دریغ نمی کردند . مرحوم آیت الله نجابت قدس سره در جهت تشویق و تهییج عشایری که همراه حبیب الله شهبازی علیه رژیم شاه می جنگیدند ، شعر حماسی سروده و برای ایشان فرستاده بودند.^۲

^۱ متن کامل این سخنرانی در مجلس دوازدهم کتاب «دعا و توسل» تألیف حضرت آیت الله سید علی محمد دستغیب آورده شده است.

^۲ در این مورد رجوع کنید به کتاب «ایل ناشناخته» صفحه ۲۶۶، نوشته عبدالله شهبازی ، از انتشارات نشر نی، سال ۱۳۶۶

به هر حال آیت الله نجابت قدس سره نسبت به حضرت امام ، این وضعیت را داشتند . یعنی دیدگاه این بزرگوار این بود که خدا باید ظاهر شود . عارفی که به غیر از خدا نمی اندیشد ، هر جا را که ببیند خدا دارد ظهور پیدا می کند ، تقویت و تایید می کند . امام خمینی قدس سره خدا را ظاهر می کرد ؛ ایشان نیز امام خمینی قدس سره را تقویت می نمودند . مرحوم آیت الله نجابت قدس سره می فرمودند که :

« کسی به عرفان کامل نمی رسد مگر آنکه حقوق را رعایت کند . همه حقوق را ، از جمله حق پیشوای مسلمان ها را . آن کسی که علم اسلام را در دست گرفته و حرکت کرده حقش باید ادا شود » .

یک عارف ، غیرتمند است . او مظهر اسماء و صفات الهی است و مظهر اسم « غیور » نیز هست . غیرت مرحوم آیت الله نجابت قدس سره نیز ناشی از عرفان ایشان بود ؛ یعنی همان غیرتی که نسبت به امام داشت و محرک ایشان در امر مبارزه بود ، از عرفانشان نشئت می گرفت .

یک بار خدمت ایشان عرض کردم که : آقا ! من جایی خوانده ام که
مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی آن مبارز بزرگ ، با مرحوم
آخوند ملا حسینقلی همدانی قدس سره آن عارف و فقیه عالیقدر
برخورد داشته و شاگرد ایشان بوده است . نظر شما چیست؟ مرحوم
آیت الله نجابت قدس سره فرمودند :

« درست است . چنین روح انقلابی باید شاگرد آخوند ملا حسینقلی
بوده باشد . در انقلاب عراق (انقلاب ۱۹۲۰) به رهبری میرزای
دوم (میرزا محمد تقی شیرازی) هرکس از علما که اسلحه دست
گرفت و راهی میدان شد ، با واسطه یا بی واسطه ، شاگرد مرحوم
آخوند ملا حسینقلی بوده است »

خوب این غیرت عرفان است ؛ این اسم الهی است ؛ این اسم غیور
است که می آید و وارد میدان شده و این همه برکات دارد . اگر دیدید
کسی دم از عرفان می زند اما در خط جهاد و مبارزه نیست و تایید
مجاهدی مثل امام نمی کند ، در عرفانش باید شک کرد . زمانی که ما
خدمت مرحوم آیت الله نجابت رسیدیم ، در جهت ارزیابی افراد در

تشخیص حق و باطل ، هیچ معیاری نداشتیم جز امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - ؛ یعنی پیش خود می گفتیم که آن عارفی که نسبت به امام خمینی قدس سره موضع تایید و تقویت داشته باشد ، می تواند عرفان حقیقی داشته باشد ، و بالعکس . ما طلبه کوچکی بودیم و چیزی نمی فهمیدیم و جز امام معیار دیگری نداشتیم . وقتی خدمت ایشان رسیدیم عشق وافر و وصف ناشدنی ایشان را که به امام دیدیم برایمان یقین شد که درست آمده ایم . میدیدیم که ایشان با وجود آنکه با وجود اینکه هیچ سمت و پستی از جانب امام نداشت ، و در حالیکه نه رئیس جایی می خواهد بشود و ، مثلاً نه امام جمعه جایی می خواست بشود ، ولی با این وجود ، همه همت و جانش را برای امام گذاشته است، این امر اطمینان ما را بیشتر می کرد .

برگردیم به جریان مبارزه ایشان در خط امام . قبل از انقلاب ، اساتید محترمی که از همان سال های ۴۱ و ۴۲ همه اینجا حاضرند . شهادت می دهند که در این شهر کدام بیت بود که اعلامیه ها در آن نوشته می شد ، تکثیر می شد و اگر دستگاه چاپ نبود آنرا با دست می

نوشتند . آیا غیر از بیت مرحوم آیت الله نجابت قدس سره ؟ ایشان
ضمن آنکه در بعد علمی ، اخلاقی و عرفانی همتی گماشته بودند به
ترتیب افراد ، لکن در کنار آن ، مبارزه و تقویت خط رهبری را نیز
فراموش نکرده بودند . از برکات وجودی ایشان و شهید دستغیب
همین بزرگوارانی هستند که ما امروز خدمتشان استفاده می کنیم .
حضرت آیت الله حاج سید محمد مهدی دستغیب ، حضرت آیت الله
سید علی محمد دستغیب ، حضرت آیت الله حاج سید محمد هاشم
دستغیب و حضرت آیت الله حاج سید علی اصغر دستغیب - حفظهم الله
- همگی ثمرات و برکات همان جا هستند . لذا علاوه بر مراتب معنوی ،
پرچمدار مبارزه نیز بوده اند . در این شهر ، پرچم دار مبارزه مسجد
جامع بود و مسجد آتشیها و مسجد الرضا علیه السلام ؛ خوب از این
آقایان بپرسید که شما به نور چه کسی منور بودید که این جوان
هارا قبل و بعد از انقلاب اینچنین ساختید و پروراندید ؟ غیر از
مرحوم آیت الله نجابت قدس سره و غیر از مرحوم شهید دستغیب

قدس سره که طرف مشورت خود ایشان نیز مرحوم آیت الله نجابت بود ؟

مرحوم آیت الله نجابت قدس سره قبل از انقلاب ، غیر از آقایان ، شاگردان دیگری پروراندند که همه مهذب و همه مرد خدایند ؛ در هر جا واقع شده اند منشا خدمات و برکات گشته اند . خداوند به همه ی ایشان عنایت کرده است و همه اینها توفیقات معنوی نصیبشان شده است . بسیاری از این آقایان که دست پرورده مرحوم آیت الله نجابتند ، پدر شهید هستند. بعضی نیز پدر دو یا چند شهید هستند و این خود نیز عنایت الهی دیگری است .

به هر حال سخن از غیرتی بود که مرحوم آیت الله نجابت قدس سره نسبت به حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - داشتند . در جریان تشریف فرمایی امام قدس سره از پاریس ، مرحوم آیت الله نجابت قدس سره با همه ی دوستانشان برای استقبال به تهران رفته بودند؛ حتی بعضی از دوستانی را هم که معمم نبودند برای استقبال از امام ، معمم کردند تا این مرد الهی یعنی امام که معزز هست ، عزیز تر

بشود و معظم هست ، عظیم تر بشود . آری دینشان اقتضاء می کرد
تا حق رئیس و پیشوای مسلمانان را چنین اداکنند .

بعد از انقلاب ، علاوه بر برنامه های قبلی، مرحوم آیت الله نجابت
قدس سره طرح دیگری را در پیش گرفتند یک طرح بلند مدت ؛ اگر
انقلاب اسلامی است ، اگر رهبر ، یک مجتهد جامع الشرایط و وارسته
خدایی است ، باید از جوانب مختلف تقویت شود .

طرح مرحوم آیت الله نجابت قدس سره تاسیس حوزه علمیه ای بود
تا در آن ، طلاب و مبلغینی پرورش بدهند برای تقویت این نظام ،
برای شوکت این نظام ، برای اینکه در این دولت کریمه بتوانند خدمت
کنند . لذا غیر از آن پرورش خاصی که برای دوستانشان داشتند ،
تصمیم گرفتند که حوزه تاسیس کنند ؛ طلبه پیورند ؛ اول هم از منزل
خودشان شروع کردند . منزل کوچکی داشتند که از خودشان هم
نبود . خانواده محترم ایشان همراه با عروس و داماد هایشان ، همه
آن طرف در اندرونی و با تنگی جا زندگی می کردند . اما این منزل
فقط یک اتاق بزرگ داشت که در حکم بیرونی بود. این بیرونی را

ایشان اختصاص داده بودند به طلبه ها . شب و روز طلبه ها در آنجا بودند و درس می گرفتند و درس می دادند . طوری بود که خانواده محترم آیت الله نجابت قدس سره اصلا نمی توانستند بیایند این طرف که حیاط را ببینند ، دائما در آن داخل محبوس بودند . حتی لباس آن طلابی را که مدت ها آنجا می ماندند ، آقا می گرفتند و به اهل بیتشان می دادند و آن ها می شستند .

چند سالی بدین منوال گذشت . و حوزه علمیه همان منزل ایشان بود تا آنکه با زیاد شدن تعداد طلبه ها ، خداوند عنایتی کرد و این محل پیدا شد و آیت الله نجابت آمدند و این حوزه را در این محل تاسیس کردند . یک طرح دراز مدت برای تربیت طلبه در خدمت نظام مقدس جمهوری اسلامی.

اما ایشان علاوه بر تربیت افراد و آن طرح دراز مدت ، مرحله به مرحله ، در همه مراحل انقلاب ، و در هر مقطعی که مساله ای پیش می آید ، ایستاده بودند و آن وظیفه مقطعی را هم فراموش نمی کردند.مثلا ، قبل از انقلاب ، یک وقت می بینید جریان وهابیت تقویت

می شود ، لذا ایشان می آیند و آن کتاب ارزنده « بصائر یا قرآن و اهل بیت » را که از خود اهل تسنن و در فضائل اهل بیت علیهم السلام است ، ترجمه و شرح می کنند و چون مرد خدا در پی نام نیست این کتاب به نام شخص دیگری منتشر می شود ، بنام آقای کسایی ، دامادش . مرد خدا می خواهد خدا را ظاهر کند نه خودش را . جریان شریعتی که پیش می آید ، مساله تشیع علوی و تشیع صفوی که مطرح شده و طی آن ، عزاداری حضرت ابا عبد الله ، گریه برایشان و بسیاری دیگر از مظاهر تشیع در محافل روشنفکری زیر سوال می رود ، این فقیه بزرگوار که این چنین عاشق امام حسین علیه السلام بود ، کتابی نوشتند^۱ در شرح مفصل فلسفه و احکام تعزیت امام حسین (علیه السلام) و ثواب گریه بر آن را همراه با یک منظومه شعر در این مورد ، با نام « کلمه طیبه » منتشر کردند ؛ باز هم نه به اسم

^۱ عشق مرحوم آیت الله نجابت به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) مساله ای است که وصف آن از توان نگارنده این سطور خارج و محتاج رساله ای مستقل است. هنگامی که خود، نام یکی از این بزرگواران را می بردند خصوصاً کامل سراپای وجود ایشان را فرا می گرفت؛ گویی که آن بزرگواران را مقابل خود دیده و نور آنان جذبه ای در ایشان ایجاد می کرد. حتی نسبت به سادات آنچنان خاضع و خاشع بودند که وصف ناکردنی است. در این میان نسبت به آقا اباعبدالله (علیه السلام) و ذکر مصایب آن حضرت، وضعیتی خاص داشتند. دهه محرم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که فرا می رسید، حال ایشان بکلی دگرگون می گشت. در برگزاری مجالس امام حسین (علیه السلام) اهمت خاصی داشتند و همواره در دهه محرم مجلس عزاداری برقرار کرده و مرثیه خوانان به ذکر مصایب اهل بیت (علیهم السلام) می پرداختند.

خودشان بلکه به اسم کسی دیگر؛ چون در پی نام نیستند، هر جا
وظیفه اقتضا کند ولو که نام ایشان در کار نباشد، انجام وظیفه می
کنند.

بعد از انقلاب نیز، در هر مقطع سیاسی که پیش می آید، در
جریاناتی که پای بسیاری از کسانی که خود را صاحب بینش سیاسی
می دانستند لغزید، مثل جریان بازرگان، جریان انجمن حجتیه و یا
جریان بنی صدر ایشان کاملاً در خط امام استوار باقی ماندند.

در روایتی فرموده اند:

«اتقوا من فراسه المومن فانه ينظر بنور الله»

از فراست مومن بپرهیزید چون با نور خدا می بیند

اگر قرار شد که خدا چشمش و گوشش باشد، پس او با نور خدا می

بیند و می شنود و دارای بینش خدایی است و

«ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا»^۱

^۱ الانفال ۲۹/۸

در تمام مقاطع سیاسی روشن بین است. مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) در هر مسأله سیاسی مدتها قبل از آنکه قضیه ای اتفاق بیفتد، موضعگیری صحیح کرده و تذکر می دادند.

قضیه بازرگان و قضیه بنی صدر از این دست بود. بنی صدر در انقلاب ما نقش دجال را داشت. اگر می خواهید بدانید که چه کسی امروز واقعاً در خط ولایت فقیه است و چه کسی از صمیم قلب ولایت مطلقه فقیه را قبول دارد، بروید و موضعش را نسبت به بنی صدر ببینید. مسأله ولایت فقیه یک مسأله کلامی و اعتقادی است. یک مسأله فقهی نیست که یک شبه نظر فرد در آن عوض شود. من آدرس نمی دهم و مصداق تعیین نمی کنم. فقط عنوان کلی را بدست می دهم. بروید مصداقش را پیدا کنید. بنی صدر مظهر ضدیت با ولایت فقیه بود و موضعگیری هر فردی در برابر بنی صدر، می تواند به عنوان محکی در اعتقاد آن فرد به ولایت فقیه باشد. به هر حال مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) مقابل جریان بنی صدر سخت ایستاده بودند. مدتها قبل از آنکه قضایای بنی صدر بر ملا شود، ایشان کتاب «کیش شخصیت» بنی صدر را برداشته و به عنوان یک وظیفه شرعی، حدود شصت اشکال بر آن کتاب نوشتند و آماده چاپ داشتند که بعداً با قضایای خرداد ۱۳۶۰ برخورد کرد و دیگر ایشان مسأله را پی نگرفتند. در جریان حزب خلق مسلمان

کسانی که خودشان وابسته به درالتبلیغ تشیع و حزب خلق مسلمان، شریعتمداری بودند، خود واقفند که در شیراز چه کسی بود که مقابل این جریان ایستاد و موضعگیری کرد. یک زمان در سال ۴۲، مرحوم آیت الله نجابت(قدس سره) ضمن شعری که برای امام سروده بودند، در مورد بعضی از مراجعی که مقابل امام بودند(مثل سید کاظم شریعتمداری و یا سایر مراجعی که ممکن بود در جریان مبارزه موضعی محکم نداشته باشند) برای تشویق آنان در صحنه مبارزه نیز ابیاتی سروده بودند و از آنان تمجید کرده بودند. اما وقتی بعد از انقلاب، حزب خلق مسلمان را تشکیل دادند، روبروی امام ایستادند، نسبت به ولایت فقیه موضع گرفته عده ای شیخ و سید را دور خود جمع کردند، مرحوم آیت الله نجابت(قدس سره) به آنها نامه نوشتند و تذکر دادند مؤثر واقع نشد؛ مجدداً نامه نوشتند که من خیرخواهم و همان کی هستم که سال ۴۲ این شعر را برای شما سروده ام؛ در جواب گفتند: بیا قم تا جوابت را بدهیم! مرحوم ایشان که وضع را بدین منوال دیدند، شعری با همان قافیه ولی بصورت هزل، نسبت به

آن شخص ، سروده و برای او فرستادند و در همین سال، یعنی سال ۵۸ در جواب ایشان و در اوج فتنه حزب خلق مسلمان، یعنی قبل از اینکه حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - مسأله ولایت فقیه را روشنتر نمایند، مقابل سید کاظم شریعتمداری ، این کتاب «ولایت شرعیه مطلقه فقیه»^۱ را نوشتند و ضمن بحث جامع و علمی، از این باور دینی خود دفاع کردند.

اینها همه وظیفه های مقطعی بود که ایشان عمل می کردند. اما ان طرح بلند مدتی را هم که گفتم در نظر داشتند. یادم هست آن وقتی که ایشان تصمیم گرفتند این حوزه را ایجاد کنند ، در اینجا غیر از درخت هیچ نبود هیچ بنا و ساختمانی وجود نداشت. روزی کنار این جوی آب بنده و جمعی دیگر از دوستان خدمتشان نشسته بودیم. فرمودند: «بنظر شما چطور است که در این جا این طرح را اجرا کنیم و در آنجا آن طرح را ، مثلاً اینجا را بکنیم حسینیه ؛ آنجا را بکنیم آشپزخانه ؛ در آنجا حجره ها را بنا کنیم و در اینجا مدرس را .

^۱ این کتاب در دو نوبت ، ۱۳۵۸ و ۱۳۷۱ چاپ و منتشر گردیده است.

حوزه ای بسازیم و از آن خانه در بیاییم و بیاییم اینجا». این طرح برای خود من خیلی سنگین بود. پیش خود گفتم مگر چنین چیزی امکان دارد. با آن وضعیت و آن امکانات کم، نه پولی، نه تشکیلاتی و نه پشتوانه ای. همت بلند ایشان باز هم در اینجا کارگر افتاد و به حکم «من کان لله کان الله له» خدا کارها را به نحو اعجاب انگیزی پیش برد. ممکن است بعضی برایشان این امر مسأله شده باشد که این حوزه چگونه پا گرفته، جمع جور شده و رشد کرده است؟ چگونه این همه طلبه از نقاط مختلف ایران، حتی از آذربایجان و همدان، به این حوزه رو آورده اند؟ رمز موفقیت این حوزه چه بوده است؟ من برایتان می گویم: تقوی، تقوی. اگر کسی تقوای الهی داشته باشد خدا کارگشا و راهگشای اوست.

«و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب»

اگر کاری خدایی بود رشد می کند.

«ما کان لله ینموا»

اما اگر کسی اهل کلک و ریا و سالوس باشد، هر چه تشکیلات هم داشته باشد و هر نوع برنامه ریزی هم که کند، به نتیجه نرسیده و رشد نمی یابد. شاید کسانی که شک دارند بپرسند که اینجا بدون پشتوانه تشکیلاتی ، چگونه جلو آمده است؟ باید گفت آیا پشتوانه ای قوی تر و عزیزتر از خدا می شناسید؟ آن عارف بزرگ غیر از توکل بر خدا پشتوانه ای نداشت. توکلش فقط بر خدا بود. بحث از خیال و خیالبافی نبود، آن ولی خدا واقعا متوکل بر خدا بود ، و همین توکل، همت بلند ایشان را شکل می داد و شاگردان ایشان نیز از ایشان کسب همت می کردند. همین جا را که می بینید شخص خود ایشان بیل می زد. می گوئید عالم مجتهد بیل نمی زند. می پرسیم: خوب چرا علی (علیه السلام) بیل می زد؟ به تبع ایشان طلابی که شاید هیچگاه با بیل و کلنگ آشنایی نداشتند به کار سخت و طاقت فرسا مشغول شدند؛ چنانکه در کندن شالوده این ساختمان، بعضی از طلاب چون شهید هندیجانی همان دانشجوی مهندسی ، و شهید منصوری

(رحمهما الله) آنقدر زحمت کشیدند و آنقدر دستهایشان پینه بست که
به اصحاب شالوده معروف شدند!

در ماه مبارک رمضان برنامه دایمی حضرت آیت الله نجابت(قدس
سره) این بود که شب تا سحر بیدار بودند و به ذکر و عبادت می
پرداختند و در ضمن انکارشان، در همین جا دیگری را بار می
گذاشتند و شخصاً برای طلاب سحری تهیه می کردند؛ بعد از سحری
و نماز مقدار کوتاهی می خوابیدند ما نیز می خوابیدیم. آفتاب که می
زد، قبل از همه صدای بیل زدن آقا را می شنیدیم که علی رغم آن
خستگی شبانه، ملاط چاق می کردند.

این اصطلاحات بنایی را ما از همانجا یاد گرفتیم؛ رفقا نیز به تبع
ایشان بر می خاستند و مشغول کار می شدند. اینجا از هیچ
تشکیلاتی و از هیچ ارگانی کمک نگرفته؛ طلاب این مدرسه بدون
استفاده از ماشین آلات، بدون بیل مکانیکی، اهر برقی، مته برقی و...
صرفاً با ساده ترین وسایل یعنی بیل و کلنگ، تمام کارهای این بنا را
از کندن شالوده تا انتهای کار به انجام رسانده اند. حتی طرح و نقشه

این بنا به نظارت مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) به عهده این طلاب بوده است. حتی کامیون نمی توانست وارد این باغ شود و همه مصالح ساختمان سرکوچه خالی می شد. آنگاه طلاب، مصالحی چون شن و آجر را در گاری دستی می گذاشتند، و تیر آهنها را بر دوش می گرفتند و در مسیری به طول صد تا صد و پنجاه متر حمل می کردند و کار ساختن و بنایی را نیز خود انجام می دادند، حتی این تیر آهنها را بدون هیچ وسیله ای بدون اینکه جرثقیلی در کار باشد با دست خالی و با طناب بالا برده اند. کاری که تصورش نیز برای بعضی مشکل است، به همت مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) به انجام رسید. خود ایشان پایه پای طلاب کار می کردند. اصلاً خانه را رها کرده بودند و آمده بودند همینجا حتی شب ها هم در همینجا می خوابیدند درست مانند شاگردانشان^۱. در اینجا دیگر سخن از مدیریت

^۱ شیوه تربیتی ایشان با شیوه کسانی که به عنوان معلم اخلاق در محافل مختلف دست به سخنرانی می زنند متفاوت بود. سعی وافر ایشان این بود که طالب خدا را از خیال و خیال پردازی دور بدارند و به سمت واقع سوق دهند. دیده نشد که ایشان درس مستقلی بنام اخلاق برقرار کنند. بلکه همانطور که روش پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده بهترین شیوه را برای تربیت افراد، دادن اسوه و الگوی صحیح می دانستند. این بود که آن متعلق به اخلاق الله و متصف به اسماء الله، با رفتار و سکنات خود، طوری طلاب را تربیت می کردند که خود طلبه متوجه نمی شد که چگونه اوصاف نیکوی الهی در جانش نفوذ کرده و ردایل از وجودش رخت بر بسته است. طلبه ای که استاد عرفان و اخلاقش را که محبوب و معشوق اوست شب و روز در کنال خود ببیند و در جلسه درس، در نماز، در کارکردن، در غذا پختن، هنگام صرف غذا، در سخن گفتن، در مسافرت، در تفریح و... با او باشد، صبغه

به معنای تشکیلاتی که در آن مدیر در رأس قرار دارد و سلسله مراتب باید حفظ شود تا دست طلبه به مدیر مدرسه برسد، نبود. ایشان پدر ما بودند؛ والله - که قسم جلاله است - عرض می کنم، ایشان بین هیچ کدام از طلاب و فرزندانشان فرق نمی گذاشتند. خوب، معلوم است که هرکس با چنین مؤمنی با آن همه عمل صالح از نزدیک برخورد کند، دوستش می دارد.

«و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا»^۱

خدا عشقشان را در دل همه قرار می دهد.

الهی پیدا می کند. رفتار و سکنات استاد راه یافته وقتی با عشق مرید به استاد توأم شد، کار اکسیر اعظم کرده و طلبه را از درون منقلب می کند.

مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) ضمن آنکه عمیق ترین معارف و دقیق ترین لطایف عرفانی و اخلاقی را به مناسبتهای خاصی که پیش می آمد بیان می فرمودند، هیچگاه این بحثها را منحصر در یک یا دو ساعت درس تنظیم شده نمی کردند. در تربیت طلاب از جان مایه گذاشته بودند. بطوری که خانه را رها کرده و در حوزه مانند سایر طلاب حجره ای اختیار کرده و شب و روز در محیط مدرسه حاضر می شدن دو حتی با طلاب همسفره بودند. همه درسهایشان، از ادبیات گرفته تا فقه و اصول و کلام و تفسیر، با نکات اخلاقی و عرفانی همراه بود. حتی نگاهشان به افراد جنبه تربیتی داشت. یک نگاهشان کافی بود تا کسی را بنوازد یا بگذارد. برخورد ایشان با افراد یکسان و یکنواخت نبود؛ با هر فردی مطابق استعداد و حال و مقامش، معامله کرده و در جهت رشد و تربیت او بر می آمدند. به هر حال بحث از شیوه تربیتی ایشان مجال بسیار گسترده تر از این مختصر و گوینده ای لایق تر از این حقیر می طلبد.

^۱ المریم ۹۶/۱۹

خوب اگر توضیح بیشتری می خواهید تا بدانید که این حوزه چگونه تشکیل شده ، چگونه پا گرفته و چگونه طلاب به این حوزه روی آورده اند می گویم :

امام آمدند و جوانها را تشنه کردند؛ تشنه چی ؟ تشنه خدا. جوانهایی که در کار مبارزه بودند به برکت امام دانستند که «چیزی هست و من گم کرده ام» فهمیدند که ورای این امور ظاهری چیزهای دیگری هم هست. تشنه شدند؛ دنبال آب و ماء معین راه افتادند آمدند اینجا آیت الله نجابت (قدس سره) را پیدا کردند که آبی بر آتش آنان می ریخت. ببینید چه کسانی به اینجا رو آوردند. شهدای این حوزه را برایتان بگویم؟ بسیجی های عاشقی که مدرسه و دانشگاه را رها کرده و طعم عشق و ایمان را در جبهه چشیده بودند. بسیاری از آنان رتبه اول مدارس بودند؛ مثلاً این دو برادر شهید صالحی جوان (قدس سرهما) رتبه اول مدرسه بودند که به اینجا آمدند. چون می فهمند، چون استعداد دارند ، چون در دلشان آتشی افروخته شده ، دنبال چیزی و گم شده ای می گردند که آنرا در وجود این فقیه و عارف بزرگ پیدا می کنند . شهید حبیب روزیطلب و شهید سعید ابوالاحراری (قدس سرهما) دانشجویانی هستند که محبت الهی را چشیده اند و هرکدامشان اگر می خواستند برای خودشان دکانی اخلاقی و عرفانی باز کنند ، غوغا می کردند؛ اما عشقی در درونشان

پیدا شده بود که می دیدند تنها آیت الله نجابت (قدس سره) است که می تواند پاسخگوی آن باشد.

شهید منصوری (قدس سره) پاسدار عاشقی بود که در حفاظت سپاه شیراز مشغول خدمت بود محافظ خیلی از شخصیتها بود و آنان را از نزدیک تجربه کرده بود. اما همه سعیش این بود که به هر نحو شده ، به عنوان محافظ آیت الله نجابت(قدس سره) مشغول به خدمت شود ؛ سعی و تلاش او را خدا بی نتیجه نگذاشت. آمد و پاسدار ایشان شد. اما پاسدار شدن همان و شیفته شدن همان. به نحوی شیفته شد که سپاه را رها کرد و علی رغم همه آن فشارها آمد و طلبه شد. همه اینها طلبه شدند ؛ آن هم با تعریفی که مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) از طلبه داشتند؛ و اینان در طلبه شدنشان هیچ انگیزه دیگری جز خدا نداشتند؛ نه مسأله سربازی داشتند ، و نه چشم داشتی به شهریه و نه هیچ چیز دیگر. به شما بگویم: آن زمانی که این بچه ها آمدند و خدمت مرحوم آیت الله نجابت (قدس سره) طلبه شدند یعنی سالهای ۶۰ و ۶۱ ، شهریه ای که اینجا می دادند بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ تا یک تومانی بود؛ اما همین شهریه مختصر را یکی از سادات یعنی داماد ایشان می آورد و با عزت و احترام، تک تک ، و خصوصی ، به طلاب می داد. حتی اگر طلبه ای مسافرت و یا جبهه بود، ایشان می آورد در منزل می داد . نه اینکه طلاب بیایند و برای دریافت شهریه

صف بکشند و بدینوسیله عزتشان لطمه ببیند.^۱ بعضی وقتها داماد ایشان می آمد و می گفت : آقا فرموده اند عذر می خواهم این ماه خیلی چیزی نرسیده ؛ یعنی همان ۲۵۰ تومان هم یا کم می شد و یا اصلاً نمی رسید؛ خوب در چنین موقعیتی، طلاب، پروانه وار، به دور ایشان می گشتند . نمونه دیگری از این طلاب برایتان عرض می کنم : شهید هندیجانی (قدس سره) ایشان مهندس راه و ساختمان و خانمشان نیز پزشک بودند . این شهید بزرگوار ترم آخر دانشگاه را رها کرد و با عشق آمده بود و در اینجا طلبه شده بود . هنوز در این حسینیه نیامده بودیم و حوزه همان منزل مرحوم آیت الله نجابت فر بود . یک روز صبح که تازه از جبهه آمده بودم ، دیدم هندیجانی در آنجا نشسته است . ایشان را از دانشگاه می شناختم . خودش و خانمش هیچیک اهل شیراز نبودند و در خوابگاه زندگی می کردند . بیشتر فقط با جمع دانشجویی در شیراز آشنا بود . خیلی تعجب کردم ؛ چون فکر نمی کردم که ایشان بتوانند با اینجا ارتباط برقرار کنند . هندیجانی کجا و اینجا کجا ؟ بالا خره یک روز از او سوال کردم که

^۱ یکی از مسائلی که ایشان به آن اهمیت بسیار می دادند ، عزت نفس طلاب بود ؛ خود ایشان این عزت نفس را در حد کمال داشتند . ایشان هیچگاه در برابر پول خاضع نبودند ؛ هرگز دیده نشد که کسی را به خاطر پولش احترام کنند ؛ بلکه برعکس با کسانی که به خاطر پول و ثروت برای خود شخصیتی قائل بودند سخت برخورد می کردند . زیر بار منت هیچ کس جز خدا نمی رفتند ؛ لذا هیچ گاه طرف رجوع متمولان نبودند؛ محترم ترین افراد نزد ایشان طلاب و طالبین حضرت حق تعالی بودند و معتقد بودند که مدیر حوزه در برابر کوچکترین طلبه حوزه هم که قرار می گیرد باید احتمال بدهد که در برابر ولی خدا ایستاده است: که اولیای خدا را جز خدا کسی نمی شناسد.

چگونه به اینجا آمدی و اینجا را چه طور پیدا کردی ؟ حالا عیب ندارد که چیزی را که ایشان به من گفت من برای شما بازگو کنم:

ایشان گفت : که من در این شهر از علما کسی را به جز آیت الله صدر الدین حائری نمی شناختم ، وضعیت روحی من طوری شده بود که خود را سخت نیازمند معنویت می یافتم . رفتم خدمت آیت الله صدر الدین حائری و با حالت التماس و شاید گریه گفتم : که آقا من نیازمندم ؛ دست من را بگیرید ؛ کاری برای من بکنید ؛ من را راه ببرید ؛ سخت تشنه هستم . آیت الله صدر الدین حائری از سر انصاف و عطوفت فرموده بودند که : من نمی توانم ؛ چیزی ندارم که دست تورا بگیرم ؛ ولی یک جا را به تونشان می دهم که اگر بروی و بایستی و دوام بیاوری ، ، مطلوب خودت را پیدا می کنی . سپس آدرس منزل آیت الله نجابت ^{فر} سره را به ایشان نشان داده بودند . حالا چرا جو باید طوری باشد که ایشان ناچار باشند که پنهانی و فقط بطور خصوصی آدرس بدهند ، خود مساله دیگری است .

به هر حال، این شهدا و سایر شهدای که ذکر نام همه آنان به طول می انجامد ، و همچنین سایر طلاب این حوزه، خلوص و صداقت

خاصی در مرحوم آیت الله نجابت فرنگ سره می یافتند که این چنین عاشق و مرید می شدند .

صداقت ایشان در همه زمینه ها بروز داشت . بعضی از علما هرچند در بیرونی جلوه خوبی دارند ، اما نمی دانم که به کدامین دلیل ، در اندرونی ناموفق هستند . بچه هایشان یا کمونیستند یا مجاهد خلق اند ، یا بی دینند و به اصطلاح لائیک و یا در خارج و یا داخل کشور ، جدای از راه پدر ، به دنیا و علوم جدید مشغولند . و حالا بعضی از علمایی که صاحب دارو دستگاه و وجوهات و مسائلی از این قبیل بودند ، آقا زاده هایشان دورو برپدر در دستگاه پدر باقی مانده اند

ولی عالمی که به هیچ جا وابسته نیست ، نه وجوهاتی در دست دارد نه محل رجوع بازار است و نه دارو دستگاهی دارد ؛ یعنی مرحوم آیت الله نجابت فرنگ سره همه فرزندان روحانی اند ؛ هر پنج نفر آن ها روحانی هستند . یعنی به علت خلوص و صداقتی که در آقا دیده اند ، به همان میزانی که تک تک طلبه ها که آقا را فقط در بیرونی دیده و

مرید شده اند ، این آقا زاده ها هم که اندرونی را ملاحظه کرده اند ،
مرید پدر شده و همه طلبه اند . من کم دیده ام که در میان روحانیان
فرزندى بدون ملاحظه سایر مسایل ، دربست مرید پدر باشد . شاید
بجز در مرحوم آیت الله نجابت ^{فرس} سره فقط در حضرت امام - رضوان
الله تعالی علیه - سراغ دارم که مرحوم سید مصطفی خمینی و مرحوم
حاج سید احمد آقا به معنای واقعی مرید امام بودند .

به هر حال ، منظور این بود که چنین افرادی به این حوزه رو می
آوردند . جمع شدن این استعداد ها و این قابلیت ها از یک سو ، و دم
مسیحایی آن مرد خدا ، و آن اساس تقوا و آن توکل خدایی از سوی
دیگر ، نتیجه اش این حوزه ای شد که به ضرس قاطع می توانم بگویم
که امروز بر تارک فارس می درخشد. شما در فارس چه حوزه ای را
سراغ دارید که از نظر کمی و کیفی ، این همه طلبه فاضل و فعال در
میدان علم و عمل تحویل نظام مقدس جمهوری اسلامی داده باشد ؟
طلابی که هر جایی که رفتند خوش درخشیدند . در هر مسجدی ، هر
اداره ای ، هر ارگانی ، در دانشگاه ، در مدارس و در ارگان های

نظامی حضور فعال دارند و تقویت نظام می کنند . از نظر درسی و علمی نیز در بالاترین سطح قرار دارند . غیر از آنکه تعداد نسبتاً زیادی قریب الاجتهادند .

باز به تایید آیت الله صدر الدین حائری - سلمه الله - که نماینده شورای مدیریت حوزه علمیه قم و مسئول امتحانات در شیراز هستند و طلاب برای امتحان دادن پیش ایشان می روند ، آری به تایید شخص ایشان ، با سواد ترین طلبه های این شهر همین طلاب مدرسه شهید نجابت قدس سره هستند . این را ایشان بارها و بارها عنوان کرده اند . هرکس از طلاب این مدرسه که برای امتحان دادن رفته ، نه فقط اینجا حتی در قم هم ، هرکدام از این طلاب که برای امتحان رفته اند ، در میان آن همه طلبه در قم ، صاحب نمرات بالا بلکه رتبه اول بوده اند . خوب ، این امر از کجا نشئت می گیرد ؟ از آن مرد فقیه وارسته ای که با جانش کار می کرد و نمی گذاشت وقت طلبه تلف شود . خود ایشان آمده بودند و در کنار طلاب حجره ای اختیار کرده بودند ؛ فقط پایان هفته سری به خانه می زدند و بقیه اوقات همینجا

کنار طلبه ها بودند و با رفتار و سکنات خود طلبه را پرورش می دادند و اسوه و الگوی اخلاقی و عرفانی به او ارائه می دادند .

همینجا خوب است به عنوان طلبه ای کوچک ، به برادران عزیزی که جدیداً وارد این مدرسه شده اند تذکری دهم . مرحوم آیت الله نجابت ^{فرس} مرز حوزه را بیت الله و خانه خدا می دانستند ، و طلاب را طواف کنندگان صاحب خانه . و با همین تحلیل و به مقتضای :

« و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیته للطائفین و العاکفین و الرکع السجود »^۱

معتقد بودند که مدیریت حوزه باید صفات حضرت خلیل الرحمن را داشته باشد و طلاب حوزه باید صفات طائفین و عاکفین و راکعین و ساجدین را.

شرط راکع و ساجد بودن نیت است . برادر عزیز، طلبه محترم ، شمای که آمدید اینجا تا از معنویت مرحوم آیت الله نجابت ^{فرس} سره استفاده کنید، ببین آیا صاف شده ای ، ببین واقعا چقدر خدا را در نظر

^۱ البقره ۱۲۵/۲

گرفته ای ، در اعمال در آمد و شدت دقت کن ؛ آیا جزء طائفین و عاکفین هستی ؟ نکند با غرضی غیر از غرض الهی این بیت الهی را آلوده کنی که خداوند امر به تطهیر آن داده است :

« ان طهرا بیٹی »

بعضی ها خیال می کنند که طلاب می آمدند در اینجا و صبح تا شب مثنوی می خواندند و یا هو می کشیدند ! خیر ، کسی که خودش استوانه ای از فقه و عرفان بود می آمد اینجا و با جان درس می گفت و از گفتن هیچ درسی ، از جامع المقدمات گرفته تا حاشیه و معالم و لمعه و رسائل . مکاسب و کفایه و تجرید و منظومه ، ابا نداشت . من کسی را مانند ایشان در درس گفتن سراغ ندارم که با تمام جان درس بگوید . به تعبیر خودشان، درس را در حلقوم طلبه فرو می کردند . کوچکترین جزئیات را نیز در درس سبک نمی گرفتند ؛ مثلا در رسائل، بابی است بنام باب انسداد علم ، سخن از این است که اگر باب علم منسد شد و با حجت ندانستن خبر واحد باب علمی نیز مسند شد ، آیا چه باید کرد ؟ آیا به مطلق ظن باید روی آورد و یا طریق

دیگری در پیش گرفت . خوب یک عده گفته اند آقا ! کلاغ در چاه نمی افتد تا بخواهیم مسئله آن راحل کنیم ! اصلاً باب علم منسد نمی شود که ما این باب را بخوانیم ؛ در هیچ حوزه ای حتی در حوزه علمیه قم نیز این باب را که در رساله شیخ انصاری است نمی خوانند . حتی شروح مختلف رسائل به شرح این باب نپرداخته اند . وقتی که به این باب رسیدیم ، بنده خدمت مرحوم آیت الله نجابت ^۱ سر عرض کردم که آقا ، اگر شما صلاح می دانید ما نیز این باب را نخوانیم . یعنی این که زودتر جلو برویم ، یک کتاب را زودتر به اتمام برسانیم . مثلاً زودتر مجتهد شویم ! ایشان فرمودند که :

« نه! من یقین دارم که همین باب هم مانند سایر ابواب در بار و ر

شدن روحیه اجتهادی شما موثر است »^۱

^۱ بر خلاف جاهلان به فقه و غافلان از عرفان، ایشان نه تنها بین فقه و عرفان تضادی نمی یافتند بلکه یگانگی خاصی بین آنها قائل بودند . احترامی که ایشان برای همه فقههای شیعه قائل بودند از زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) گرفته تا کلینی، صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی ، محقق کرکی، و شیخ مرتضی رحیم الله و بسیاری از فقههای دیگر تا عصر حاضر، در هیچ شخص دیگری سراغ نداریم. احترام ایشان به این فقها در حدی بود که کلام آن فقها را در کتب فقهی ، دارای نورانیت خاصی می دانستند که برخاسته از نور ائمه علیهم السلام بود مثلاً می فرمودند :

« هرکس برای خدا عبارات لمعه شهید اول را حفظ کند من تقوای او را تضمین می کنم»

همین باب انسداد علم را هم باید بخوانیم . یعنی تقلب ممنوع ! سپس
چندین ماه را به تدریس همین باب ، اشتغال داشتند .

تنها حوزه ای که حد اقل تعطیلی را داشت همین حوزه بود . همه
حوزه ها تابستان را تعطیل می کنند ؛ ماه مبارک رمضان را تعطیل
می کنند ؛ اما آن بزرگوار درس را نه در تابستان و نه در ماه مبارک
رمضان اصلا تعطیل نمی کردند ولی جریان جبهه که پیش می آمد ،
کلا همه دروس را تعطیل کرده و همه طلاب را به جبهه می فرستادند
 . هرگاه موضوع نیاز جبهه مطرح می شد ، ایشان دیگر جز جبهه
چیزی را نمی شناختند . یادم هست در یکی از مقاطع جنگ ، امام فری
سره روی مسئله اعزام به جبهه و لزوم آن ، تاکید کرده بودند ؛ طلبه ای
همان روز از جبهه آمده بود . مرحوم آیت الله نجابت فری سره همه طلاب
را به جبهه می فرستادند . آن طلبه عرض کرد که : آقا من تازه از
جبهه آمده ام . ایشان فرمودند : باید دوباره بروی .

تعداد شهدای این حوزه گواه حضور فعال آنان در جبهه و اهتمام
ایشان به مساله جنگ است . خوب ، در صف مقدم شهدای این

حوزه، فرزند بزرگوار مرحوم آیت الله نجابت فرخ سره یعنی شهید محمد حسین نجابت فرخ سره قرار دارد که در سال ۶۰ شهید شد .

آن زمانی که تعداد طلاب این حوزه شصت نفر بود ، نزدیک بیست نفر شهید داشت . نمی خواهم شهید شماری کنم بلکه می خواهم گوشه ای از واقعیات را بگویم. الان مسئولان لشکر فجر ، لشکر المهدی علیه السلام تیپ امام حسن علیه السلام تیپ فاطمه الزهرا علیها السلام حاضرند ؛ پرسید و ببینید که چگونه طلاب این مدرسه که جبهه را مهمانی اولیاء الله و شهادت را معانقه با خدا می دانستند ، در همه عملیات ها حاضر بودند . تازه این طور هم نبود که مانند بعضی ها بروند و مدتها در اهواز و در ستاد ها و در مراکز پشت جبهه بخوابند و از امکانات دولت و مملکت استفاده کنند و بعد هم پرونده بسازند و بگویند که جبهه بوده ایم . نه ، عملیات که نزدیک می شد طلاب این مدرسه همه خط مقدم بودند . چون با همه جبهه ایها ارتباط نزدیک داشتند ، می دانستند که چه وقت عملیات است و چه زمانی جبهه نیاز به نیرو دارد . شاید اکثرا پرونده ای هم نداشتند ؛ هیچ استفاده

ای هم از امکانات دولتی و مملکتی نمی کردند . با همین مینی بوس حوزه علمیه می رفتند . با همین مینی بوس به فاو و جزیره مجنون رفته اند . در جایی که خیلی از بچه طلبه ها به کمتر از پاترول رضایت نمی دادند ، طلاب و فضلاء این حوزه ، به امر آیت الله نجابت (قدس سره) در این مینی بوس با وجود کمی جا ، تنگاتنگ و به اصطلاح ساندویچی ، سوار شده و تا خط مقدم جلو می رفتند .

آری ، ایشان غیرت خداییشان دفاع از حق را در جبهه های نبرد ایجاب می کرد . حتی وقتی مرحوم شهید رجایی رحمه الله مقابل بنی صدر قرار گرفته بود و اولی تجلی تبعیت از ولایت فقیه و دومی مظهر ضدیت با ولایت فقیه گشته بود ، مرحوم آیت الله نجابت ^{فرس} سر هدیه ها و بسته بندی هایی برای بچه های جبهه تهیه کرده و به جبهه می رساندند ؛ آن هم نه به این عنوان که فرستنده من هستم ، حسنعلی نجابت ، بلکه می نوشتند هدیه نخست وزیر ایران محمد علی رجایی .

روی آن ها می نوشتند محمد علی رجایی . هم تقویت جبهه بود ، هم تقویت ولایت فقیه و هم تضعیف بنی صدر سمبل ضدیت با ولایت

فقیه. آری کسی که مرد خدا باشد و دنبال نام و نان و پست و مقام نباشد اینگونه عمل می کند .

این وضعیت جبهه ایشان بود و این وضعیت جهادشان ؛ کسی که درس را هیچگاه حتی در تعطیلی های متعارف ، تعطیل نمی کرد بخاطر این مسائل تعطیل می کند.. معنای رعایت حق رهبری و حق پیشوای مسلمانان و اطاعت و تبعیت از ولایت فقیه همین است . و این مساله منحصر در امام - رضوان الله تعالی علیه - نبود . گفتم که ایشان معتقد بودند که جزء حقوقی که یک عارف بایستی رعایت کند ، حق پیشوای مسلمین است ؛ هر کسی راکه علم عزت مسلمانان را در دست دارد و در راه اعتلای اسلام جلو دار است، باید تقویت کرد . بعد از امام قدس سره ایشان مسئله رهبری حضرت آیت الله خامنه ای ، رهبر معظم انقلاب را مطرح کردند و با تعبیری زیبا لزوم تبعیت از ایشان را بیان فرمودند . می گفتند که :

« این سید و این عالم بزرگوار که عمری را در خدمت به اسلام سپری کرد و شهید زنده و جانباز این انقلاب است ، الان پرچم

مسلمان ها را در دست گرفته و بر اعتلای اسلام و عزت مسلمین

همت گمارده ، باید ایشان را حمایت و تقویت کرد »

خطاب به کسانی که ممکن بود که بخواهند پای خود را کنار بکشند

می فرمودند که :

« بین خودمان و خدا بیاییم وضع فعلی را با رژیم سابق مقایسه

کنیم . مگر در کل کره زمین چند نفر مسلمان وجو دارد ؟ در میان

مسلمانان چند نفر شیعه اند ؟ و در شیعه ها چند جمهوری اسلامی

وجود دارد که نام امیر المومنین علی علیه السلام را می برند ؟

بجز این جمهوری اسلامی جای دیگری را سراغ دارید؟ انسان باید

غیرت داشته باشد و دفاع و تقویت نماید »

الان من روی این منبر قسم می خورم که اگر بخواهد برای

جمهوری اسلامی ، این یادگار امام ^ع سر کوچکترین مساله ای رخ

دهد و یا خدای ناکرده مساله ای نسبت به مقام معظم رهبری پیش

بیاید در این شهر ، چونان همیشه ، اولین کسانی که در صف جهاد و

دفاع ، سینه سپر می کنند طلاب همین حوزه هستند .

یک نمونه برایتان بگویم . بعد از پذیرش قطعنامه که امام **فردا** سره آن جام زهر را به تلخی نوشیدند و قطعنامه را قبول کردند، ضد انقلاب به خیابانها و شروع کردند به رقصیدن ، پایکوبی کردن ، اهانت کردن به امام ، اهانت کردن به ارزش های انقلاب و خون شهدا ؛ خوب وضعیت طوری بود که صلاح نبود که نیروهای نظامی و انتظامی بیایند و مستقیماً با اینها برخورد کنند . بعضی از برادران محترم و مسئول اداره اطلاعات که شاید الان هم در مجلس حاضر باشند ، آمدند در همین مدرسه ، خدمت مرحوم آیت الله نجابت قدس سره که آقا دستمان به دامنشان ؛ اینها ریخته اند در خیابان و مستقیماً نمی توانیم برخورد کنیم ؛ عده ای بفرستید که کاری انجام دهند .

آقایی که هیچگاه اجازه نمی دادند که طلاب بخاطر مسائل دنیوی لباس طلبگی را درآورده و با لباس معمولی بگردند - چرا که کسی که طالب خداست یک محدودیت هایی را پذیرفته - با این وجود فرمودند :

« لباس ها را مبدل کرده بروید در خیابانها و با ضد انقلاب برخورد کنید » .

خوب همه شاهدند که چگونه طلاب رفتند و آنچنان از جان مایه گذاشتند که در اینجا قابل باز گویی نیست .

مرحوم آیت الله نجابت فرخ سره اهل شعار و تملق نبودند . نسبت به حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - که اینگونه عشق و ارادت و ایثار داشتند ، خیلی ساده و عاشقانه و خالصانه می گفتند : خمینی . آن القاب دراز را ممکن بود ندهند ، اما پای عمل که می رسید ، جانشان را برای خمینی فدا می کردند . الان هم همینطور است ؛ ما اهل شعار نیستیم ؛ اهل عملیم عمل فرد است که تعیین می کند که چه کسی در خط است . به زبان و شعار که نیست تا بیایند شعار بدهند که ما چنین و چنانیم .

شخص آیت الله نجابت فرخ سره نسبت به رهبر معظم انقلاب ، از همان ابتدا عنایت داشتند . در جریان حزب جمهوری ، که بنی صدر مقابل حزب ، یعنی حضرت آیت الله خامنه ای ، آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم شهید بهشتی قرار گرفته بود ، مرحوم آیت الله نجابت فرخ سره شدیداً حزب جمهوری را تقویت می کردند و

دوستانشان را به تقویت حزب تشویق می نمودند ؛ حتی به دوستانشان توصیه می کردند که در حزب جمهوری مسئولیت بگیرند. این از همان جاهایی که است که می تواند به ما معیار دهد و میزان برای اعتقاد به ولایت فقیه باشد . حال ببینید که چه کسانی آن موقع در برابر شهید بهشتی و آیت الله خامنه ای ، بنی صدر را تقویت کرده و حزب را مورد بی مهری قرار می دادند . معنای حمایت از ولایت فقیه به شعار نیست ، به عمل است .

از علاقه مرحوم آیت الله نجابت قدس سره به حضرت آیت الله خامنه ای می گفتم . وقتی که در سال ۶۰ ، مقام معظم رهبری در انتخابات ریاست جمهوری ، کاندیدا بودند شخص آیت الله نجابت *فرنگ* *سره* حج مشرف بودند . آقا زادهایشان در اینجا همت گماشته و با تمام قوا برای آیت الله خامنه ای تبلیغ می کردند و این طرف و آن طرف حتی سر صندوق های رای گیری از هیچ فعالیتی فروگذار نکرده بودند . بعد ، زمانی که آیت الله نجابت *فرنگ* *سره* - ضمن اینکه در مکه مکره در رای گیری شرکت کرده بودند - به ایران آمدند ؛ بچه ها

ماجرای شرکت فعالشان را در انتخابات برای ایشان نقل کرده بودند . آقا فرموده بودند که:

«من داشتم آنجا دعا می کردم که برای تقویت این نظام از دست

شما خیری سر بزند ؛ حالا فهمیدم که آن خیر همین بوده است.»

میدانید که طلاب ما بجای پرداختن به ظاهر ، بیشتر عیوب باطن خود را می بینند و همین امر سبب گشته است که به مصداق :

برو ای خواجه خود را نیک بشناس

که نبود فربهی مانند آماس

علیرغم آن وضعیت علمی که عرض کردم ، چندان پز علمایی نداشته باشند . اما روزی که مقام معظم رهبری به عنوان ریاست جمهور ، به شیراز آمدند ، یادم هست که مرحوم آیت الله نجابت ^{فر} سر امر کردند که همه با لباس کاملا آراسته و سر و وضع کاملا مرتب و در صفوف کاملا منظم به استقبال ایشان برویم و بدین وسیله می خواستند که این سید جلیل القدر و بزرگوار در چشم دوست و دشمن عزیز تر و

عظیم تر شود . خوب ، وقتی کسی تعزیز و تکریم یک قضیه را وظیفه دینی خود بداند چنین عمل می کند .

بعد از رحلت ایشان ، فرزند بزرگوارشان حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ محمد تقی نجابت - دام عزه - نیز مردانه در همان خط ایستاده اند و با همان توکلی که پدر ایشان داشت ، غیر از خدا به چیز دیگری تکیه نکرده و می بینید که به یاری خدا ، این حوزه رابه بهترین نحو نگاه داشته و اداره می کنند . همان برکات هنوز هم ادامه دارد و همان عهد و پیمان الهی هنوز هم برقرار است .

والله قسم می خورم که این حوزه با تقوای الهی ، با توکل ، بدون تکیه به هیچ جا ، بدون اینکه از هیچ جا شهریه ای بگیرد ، مخلصانه به تقویت نظام و رهبری می پردازد . زمان امام فرنگ سره هم این حوزه با وجود آنکه شهریه حضرت امام فرنگ سره را دریافت نمی کرد ، ولی این همه شهدا ، این همه جبهه روها و این همه مبلغان شاهدند که چه کسی در این شهر بیشترین تبلیغ را برای امام قدس سره می کرد؛ بدون اینکه چشمداشت خاصی در کار باشد . الان هم همینطور است

بدون اینکه به هیچ ارگانی ، هیچ جایی هیچ فرد بازاری و هیچ شخصیت وابسته باشد ، با توکل دارد اداره می شود و به نظام خدمت می کند . شما در هر جا که نگاه می کنید ، در این شهر ، مردم از گوشه و کنار می آیند و برای برنامه های مختلف که احتیاج به مبلغ دارد به اینجا رجوع می کنند . چون فضل ، تقوی و علاقه به انقلاب را در این حوزه می یابند .

سخن مشفقانه من این است که برادران ! شما معتقدید که این شهر ، شهر جشن هنر بوده است ؛ رژیم پهلوی پنجاه سال کار کرده تا این شهر را تبدیل به شهر جشن هنر و شهر دانشگاه پهلوی کرده است . البته زمانی نیز این شهر ، شهر « دار العلم » ، « برج اولیاء » و امثال حافظ و ملاصدرا بوده است. لیکن رژیم شاه سعی داشت که حافظ و حافظیه را هم به جشن هنر تبدیل کند .

امروز نیز تهاجم و شبیخون فرهنگی شدیدتر شده و میراث ملی و مذهبی فراموش گشته است ، لذا ما می خواهیم امثال حافظ و ملاصدرا را احیاء کنیم ؛ می خواهیم دیگر این شهر شیراز ، شهر جشن

هنر و شهر شهربانو فرح نباشد ، بلکه شهر اولیاء الله و برج اولیاء
باشد . برای این امر باید امکانات و استعداد های فرهنگی این شهر را
بشناسید . خوب شما چه کسی را سراغ دارید که با غیرت و اعتقاد و
حمیت مقابل این تهاجم فرهنگی بایستد و خط اسلام را در این شهر
تداوم دهد ؟ اگر می خواهید با تهاجم فرهنگی مقابله کنید ، دو ارگان
اصلی در اختیار دارید : دانشگاه و حوزه . اگر می خواهید با دانشگاه
کار کنید ، اگر از دانشگاه ، بخصوص در شیراز ، امید این دارید که در
جهت ایجاد فرهنگ اسلامی کارگشا باشد ، بنده به عنوان عضو هیئت
علمی دانشگاه شیراز ، می گویم فعلا دنبالش نروید ، اگر از دانشگاه
در این زمینه بخاری بر می خواست ، مقام معظم رهبری سخن از
اسلامی شدن دانشگاه ها نمی گفتند . در همین سمینار اخیری که در
شیراز در میان دانشگاهیان برقرار شد فکر می کنید که اکثرشان چه
کسانی بودند ؟ پاک سازی شده های دانشگاه که دوباره برگشته اند .
کسانی که بعضا در عزای دانشگاه پهلوی و ریاست اسد الله علم
و فرهنگ مهر و هوشنگ نهاوندی ، پیراهن سیاه به تن دارند ، نه نظام

را قبول دارند و نه دین را و نه رهبری را . غیر از منافع خود به چیز دیگری نمی اندیشند . البته در میان آنان ، افراد محترم ، دلسوز و خادمی نیز هستند ولی متأسفانه آن دسته اول بیشتر دست و پا زده و جای خود را بیشتر باز می کنند .

از دانشگاهی که استاد ادبیاتش با کمال وقاحت و بی ادبی ، سر کلاس درس ، و در حضور جمع ، به دختر چادری اهانت کرده ، سخن رکیکی گفته که من شرم دارم روی این منبر بگویم که او چه گفته ، آیا از این دانشگاه انتظار فرهنگ و ادب اسلامی دارید ؟ از همین استادی که به بچه های حزب اللهی گفته که چهره ریشی شما وضع کلاس را خراب کرده و شما ریشوها چنین و چنان هستید ! از کلامات قصارش این است که : « بر خلاف آنچه گفته اند ، عمر و ابوبکر از علی علیه السلام شجاع تر بوده اند ! روایاتی که در کتب ثبت است همه جعلی و از بد عتھای آخوند هاست!»

این آقا از همان آیت الله زاده هایی است که قبلا اشاره کردم . استاد چندین ساله دانشگاه شیراز هم هست ؛ پس از مدتها که این مسائل

سر کلاس عنوان می شده است ، بچه ها ریخته اند و اعتصاب کرده اند که ما سر کلاس چنین استادی حاضر نمی شویم . ولی متاسفانه سیستم دانشگاه طوری است که عکس العمل محکمی انجام نمی شود و هنوز هم این فرد در جلسات مختلف کنار من طلبه می نشیند و نسبت به امور فرهنگی نظر می دهد .

چنین افرادی شده اند حافظ شناس و سعدی شناس و مولوی شناس و متاسفانه با ماسک فرهنگی در بسیاری از مراکز فرهنگی ما نفوذ داند ، مقاله و سخنرانی و مصاحبه و سمینار و ... دارند و متاسفانه بعضی از برادران مسئول نیز دقت لازم را به کنار نمی برند ؛ چنانکه در فصلنامه ای که از طرف اداره محترم ارشاد منتشر می شود ، بعضا همین افراد نفوذ داشته و خط می دهند . خوب ، اگر نمی خواهید از اینها کمک بگیرید ، باید دست خود را به سوی حوزه دراز کنید . اگر می خواهید امثال ملاصدرا را احیاء کنید ، کدام حوزه را در این بلاد و در شیراز می شناسید که در آن فلسفه و فلسفه ملاصدرا تدریس می شده ؟ غیر از حوزه مرحوم آیت الله نجابت قزوینی ؟

در کنگره حافظ شناسی که در این شهر برگزار شد و آمدند تا بگویند که حافظ که بوده ، به استثنای سخنرانی رهبر فرزانه انقلاب ، آیا بقیه سخنران ها توانستند چهره اسلامی و عرفانی حافظ را بشناسانند ؟ شما بسیاری از سخنرانی های این کنگره را کنار مصاحبه کوتاهی که راجع به حافظ با آیت الله نجابت *فرخ* سره صورت گرفته قرار دهید ، تا بفهمند تفاوت دید درباره حافظ از کجا تا کجاست . اگر می خواهید مفاخر ملی و مفاخر اسلامی را بشناسید ، خود آیت الله نجابت *فرخ* سره جزو مفاخر ملی بودند که احوالات ایشان می تواند برای نسل شیفته و تشنه جوان بسیار جذاب و سودمند باشند . ایشان ضمن اینکه مفاخر شناس بودند خود جزو مفاخرند . حالا آیا این تنگ نظری هایی که بعضا مشاهده می شود سزاوار است ؟ آیا سزاوار است که در این شهر ، چنان افرادی میدان پیداکنند و بعد نسبت به مخلصین انقلاب ، جان بر کفان جبهه ها ، نسبت به جایی که بدون استفاده از هیچ امکاناتی و بدون هیچ چشمداشتی ، روی پای خود ایستاده و غیر

از خدمت به اسلام و انقلاب مقصود دیگری ندارند ، بی مهریهایی
صورت بگیرد ؟

خدایا خداوندا به عزت و جلالیت جمهوری اسلامی ایران یادگار
عزیز حضرت امام را در کنف حمایت خود حفظ گردان و روز به
روز بر عزتش بیفزای .

طول عمر و موفقیت روز افزون به رهبر فرزانه و معظم انقلاب
حضرت آیت الله خامنه ای عنایت بفرما.

توفیقات طلاب این حوزه ، مدیریت این حوزه ، اساتید این حوزه و
وابستگان این حوزه را به برکت ائمه اطهار علیهم السلام بیشتر بگردان.
مارا بدار که به عنوان شاگردانی کوچک طوری عمل کنیم که ان
استاد بزرگ از ما راضی و خوشنود باشد .

شهادی ما را با آقا عبد الله علیه السلام محشور بفرما .

مارا بدار که پاسداران خوبی برای این اساس تقوایی که مرحوم
آیت الله نجابت قدس سره پی نهاده اند باشیم .

و السلام علیکم و رحمه الله و برکات

دانلود شده از سایت <http://www.kakaie.com>